



The Scientific Journal in Jurisprudence and Bases of Islamic law The ۱۵ rd.

Year/NO: ۳ autumn ۲۰۲۲

بررسی فقهی - حقوقی شرط انتقال تا نصف دارایی در شروط چاپی اسناد رسمی ازدواج

سیده الهه دادمهر^۱ سید باقر سیدی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۲۶

چکیده

مطابق ماده ۱۱۱۹ ق.م «طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند». بموجب مواد ۲۳۲ به بعد همین قانون امکان جعل شرط ضمن عقد با ماهیت قراردادی، به عنوان قاعده‌ای کلی در همه عقود پذیرفته شده است. از جمله شروط ضمن عقد نکاح در اسناد رسمی نکاحیه، شرط تنصیف دارایی است که براساس مصوبه شورای عالی قضایی در سال ۶۱ و ۶۲ به سازمان ثبت اسناد و املاک کشور جهت درج در اسناد نکاحیه ابلاغ شده است. به شرح ذیل: «در ضمن عقد نکاح در عقد خارج لازم، زوج شرط نمود که هرگاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و طبق تشخیص دادگاه، تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار او نبوده، زوج موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با او به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید». شرط تنصیف نیز در بند الف مجموعه مزبور، مندرج است که مبنای حمایتی آن از زنان بارز و مشهود است چرا که چه بسا موجب انصراف زوج از طلاق و نیز تأمین مالی زوجه پس از طلاق گردد.

واژگان کلیدی: شروط ضمن عقد، انتقال دارایی، تنصیف، عقد ازدواج

مقدمه

عقد توافق اراده‌ها برای ایجاد آثار حقوقی است. گرچه آثار حقوقی عقود معین مثل نکاح، به وسیله قانونگذار مشخص و معین شده است؛ ولی قانونگذار به طرفین قرارداد اجازه داده است که تا حدی که مخالف قوانین امری نباشد، شرط یا شروطی را در ضمن عقد بپذیرند. این شرط را می‌توان تعهد فرعی در ضمن یک تعهد اصلی دانست. بنابراین، در عقد نکاح یا عقد ازدواج نیز مانند سایر عقود طرفین می‌توانند شروطی را درج نمایند. شروطی که در ضمن عقد نکاح درج می‌شود تعهدات فرعی است که خارج از ارکان و عناصر اصلی قرارداد است. به این شروط که ضمن عقد نکاح با توافق ایجاد می‌گردند شروط یا شرایط ضمن عقد گفته می‌شود. شروط ضمن عقد نکاح می‌تواند انواع متفاوت داشته باشد. در عقد ازدواج طرفین می‌توانند با توافق یکدیگر شروطی را در ضمن عقد نکاح ایجاد نمایند. شروطی نیز وجود دارد که از قبل در ضمن عقد نکاح و در قباله‌های ازدواج درج گردیده اند امروزه در قباله‌های ازدواج شروطی از پیش تعیین شده وجود دارد که طرفین در صورتی که آنها را امضا نمایند یعنی این که این شروط را قبول دارند و در صورتی که ذیل این شروط را امضا نکنند به منزله عدم قبول این شروط می‌باشد. لازم به ذکر است که طرفین می‌توانند، این شروط را به صورت جزئی بپذیرند.

گفتار اول - پیشینه فقهی و حقوقی شرط انتقال تا نصف دارایی

در مباحث فقهی، موضوع شرط انتقال تا نصف دارایی، به عنوان شروط ضمن عقد نکاح و یا یکی از مصادیق آن دیده نمی‌شود ولی از لحاظ فقهی، یکی از ایرادهای مهم که بر شرط انتقال تا نصف دارایی وارد می‌شود مجهول بودن آن است چرا که یکی از شرایط صحت شروط که در بیان فقها آمده عدم جهالت آن است، امری که اجمالاً مورد اتفاق فقه می‌باشد (الخویی، ۱۴۱۵، ق، ج ۱، ص ۱۵۳). جنبه دیگر جهالت شرط انتقال تا نصف دارایی آن است که دارایی زوج در زمان طلاق مشخص نیست و از این لحاظ هم به نظر می‌رسد که شرط مجهول است. حال باید بررسی کرد که آیا شرط انتقال تا نصف دارایی از منظر فقهی باطل است یا خیر؟ در عقود معوض مالی، هرگاه جهل به شرط موجب جهل به یکی از عوضین بشود فقهای امامیه عقیده بر این دارند که شرط باطل و موجب بطلان عقد می‌شود (سبحانی، ۱۳۸۱، ش، ص ۱۷۰). بنابراین یکی از شرایط صحت معامله، در کتب فقهی، معین بودن موضوع معامله است. بنابراین معامله مجهول که در آن موضوع مورد معامله معین و مشخص نباشد باطل است. عمده دلیل بطلان معاملات غرری راجع به سفاهت یا اجماعی است که در باب بیع نقل شده است (میرزای قمی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۶۹). شروط مجهول را بعضاً از شروط غیر سائع برشمرده اند و آن را داخل در شرط مخالفت با کتاب و سنت می‌دانند و البته بطلان شرط به واسطه سرایت جهل به مبیع یا ثمن را فرع بر اعتبار معلومیت آن دانسته اند (نجفی، ۱۴۲۳، ص ۱۹۹). ولی باید بین شرط باطل و معامله باطل تفاوت قائل شد چرا که شرط فرع و تابع اصل است و ممکن است شرط باطل باشد ولی موجب بطلان عقد نشود و ممکن است موجب بطلان عقد شود. شرط انتقال تا نصف دارایی در اسناد رسمی ازدواج جزء شروط باطل است ولی موجب بطلان عقد نیست.

از منظر حقوقی شرط انتقال تا نصف دارایی، از شروط مهم ضمن عقد نکاح که بعد از پیروزی انقلاب برای حمایت از زوجه در قباله‌های نکاح ذکر شده و معمولاً زوج آن را با امضاء در سند ازدواج می‌پذیرد در شروط ضمن عقد ازدواج، اسناد چاپی ازدواج چنین مقرر شده است: «ضمن عقد ازدواج زوج شرط نمود هرگاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و طبق تشخیص دادگاه

تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار او نبوده، زوج موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید.» بنابراین یکی از شروط ضمن عقد مندرج در نکاح نامه رسمی، شرط تنصیف دارایی است که هرگاه مورد توافق زوجین قرار گیرد، زوج موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با او به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید. مسأله، دادن تا نصف دارایی که زن و مرد در طول زندگی مشترک شان به دست آورده اند، به زن، در صورتی که طلاق به درخواست مرد باشد و نیز سوء اخلاق و رفتار زن دلیل بر طلاق نباشد، از جمله اقدامات جبرانی، به منظور حقوق زنان است

گفتار دوم- ماهیت شرط انتقال تا نصف دارایی:

در خصوص ماهیت شرط تنصیف دارایی اختلاف نظر وجود دارد برخی از نویسندگان بر این عقیده اند که شروط مذکور در اسناد چایی ازدواج، از نوع شرط نتیجه است و به محض تحقق طلاق، نتیجه حاصل که عبارت است از تنصیف دارایی، محقق می گردد و نقش دادگاه، احراز شرایط موجد حق و صدور مجوز اجرای آن است. (اسدی،

این شرط را می توان التزام و تعهدی تبعی و ضمن عقد دانست که در مانحن فیه اولاً، بدلیل لزوم توافق زوجین بر آن، دارای ماهیتی قراردادی است و ثانیاً، از نوع شرط فعل حقوقی موضوع بند ۳ ماده ۲۳۴ قانون مدنی است که موضوع آن «تعهد انتقال و تملیک بلاعوض تا نصف دارایی تحصیل شده زوج در زمان زوجیت، به زوجه» است.

به لحاظ حقوقی بر شرط مذکور ایراداتی همچون مجهول بودن مقدار مالی که هنگام طلاق از سوی زوج به زوجه منتقل می گردد در زمان توافق زوجین بر شرط مزبور، بواسطه عبارت «تا نیمی از دارایی» در متن آن، و نیز عدم وجود دارایی موضوع شرط حین عقد نکاح وارد شده است. برخی معتقدند نظر به اینکه شروط باطل و مبطل عقد در مواد ۲۳۲ و ۲۳۳ قانون مدنی اشاره شده است و در میان آنها شرط مجهول وجود ندارد و تنها، شرط مجهولی که موجب جهل به عوضین شود (بند ۲ ماده ۲۳۳) مبطل عقد است لذا سایر شروط، هرچند مجهول باشند، به لحاظ فرعی بودن و عدم ضرورت علم تفصیلی مذکور در ماده ۲۱۶ قانون مدنی برای اعتبار شروط، باطل و مبطل نیستند (امامی، ۱۳۷۹: ۲۷۲؛ صفایی، ۱۳۸۰: ۳۳۷) برخی دیگر نیز شرط مجهول را تنها در عقود معاوضی، بدلیل سرایت جهل به عوضین، باطل و مبطل عقد دانسته و در عقود غیر معاوضی صحیحی و غیرمبطل می دانند. (محقق داماد، ۱۳۸۱: ۷۱) اما گروهی دیگر بر این باورند که هرچند شرط، جنبه فرعی و تبعی نسبت به عقد دارد، اما همانند عقد باید تمام شرایط اساسی صحت عقد موضوع ماده ۱۹۰ قانونی مدنی را دارا باشد، در غیر این صورت فاقد اعتبار قانونی است. پس شرط مجهول مانند عقد مجهول باطل است و از این جهت بین عقد و شرط ضمن عقد تفاوتی نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۶۷؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۸: ۴۲۳؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۸۸: ۴۱۲) به گونه ای که صراحتاً شرط تنصیف را «ماده نزاعی در خانواده ها» (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۱۵۵ مکرر) معرفی کرده اند. با عنایت به موارد فوق می توان نظر گروه نخست را ارجح شمرد؛ زیرا اولاً علت باطل و مبطل بودن شرط مجهول، سرایت جهل به عقد و ایجاد غرر است در حالی که چنین ملاکی در نکاح بدلیل غیرمعاوضی بودن آن وجود ندارد و مجهول بودن شرط در عقود مبتنی بر مسامحه و غیرمعاوضی موجب غرری شدن معامله نمی گردد. ثانیاً، بطلان عقد نکاح در قانون مدنی امری استثنایی و محدود به موارد خاص است، ثالثاً، دارایی موجود زوج در زمان طلاق، و در واقع زمان جمع شرایط

تحقق و اجرای شرط مزبور، قابل تشخیص است و مقدار دارایی قابل انتقال نیز، توسط دادگاه معلوم می‌گردد. در نتیجه، شرط مزبور، اساساً مجهول نیست لذا آن را باید شرطی صحیح و واجد آثار دانست.

گفتار سوم - شرایط تحقق و اجرای شرط انتقال تا نصف دارایی

نظر به این که شرط تنصیف دارایی در عقد نکاح تابع قیوداتی است که پس از توافق زوجین بر درج آن ضمن عقد نکاح یا خارج لازم، تنها با حصول آنها زوجه مستحق برخورداری از شرط مزبور است،

بند اول - درخواست طلاق توسط زوج

جهت تحقق حق زوجه نسبت به دارایی زوج، باید درخواست طلاق از ناحیه زوج به عمل آید و طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد. (گرجی و همکاران، ۱۳۸۴، ص ۴۹) لذا در صورتی که زوجه به هر دلیل مانند عسر و حرج ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی یا استتکاف زوج از پرداخت نفقه ماده ۱۱۲۹ ق.م و یا طلاق ناشی از غیبت زوج ماده ۱۰۲۹ ق.م متقاضی طلاق باشد، هر چند با مجوز قانونی نیز همراه بوده، شرط تنصیف محقق نخواهد شد. در طلاقهای توافقی نیز، نظر به این که اراده زن در توافق به اجرای صیغه طلاق، موثر و موجود بوده لذا شرط تنصیف موردی نخواهد داشت. اما در طلاقهایی که زوجه به وکالت از زوج تقاضای طلاق می‌نماید نظر به این که درخواست طلاق در واقع و با توجه به ماهیت عقد وکالت، از سوی موکل (زوج) بعمل می‌آید نه وکیل (زوجه) لذا مانع استحقاق زوجه در استفاده از شرط تنصیف نیست.

بند دوم - تقاضای طلاق ناشی از عدم تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی

چنانچه سوء رفتار و سوء اخلاق زوجه موجب تمایل و گرایش زوج به تقدیم دادخواست طلاق شده باشد، شرط تنصیف تحقق نمی‌یابد به عنوان مثال هرگاه زوج حکم دادگاه مبنی بر نشوز زوجه را دریافت نماید یا حین رسیدگی به دادخواست طلاق، مدعی تخلف زوجه از وظایف همسری یا سوء رفتار وی شود، دادگاه مکلف به رسیدگی به این ادعا است. لازم به ذکر است که اصول فقهی صحت و برائت، موید دوری زوجه از شائبه تخلف از وظایف همسری است و زوج، مدعی تخلف محسوب شده و مطابق ماده ۱۲۵۷ ق.م و قاعده بار اثبات دلیل، مکلف به اثبات آن است. هر چند احراز آن به دلیل کلی بودن واژه سوء اخلاق و رفتار، محل انتقاد است زیرا موجب تفاسیر موسع قضایی در مقام اجرای شرط خواهد شد.

بند سوم - وقوع طلاق

هر چند در شرط مزبور به زمان انتقال دارایی، صریحاً اشاره نشده اما از مفاد آن قابل استفاده است که دادگاه ضمن بررسی تقاضای طلاق، می‌بایست در این خصوص نیز تعیین تکلیف نماید. لذا تنصیف دارایی زوج قبل از طلاق، فاقد مجوز محسوب می‌شود. در همین راستا در ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ مقرر شده است: « دادگاه ضمن رأی خود با توجه به شروط ضمن عقد و مندرجات سند ازدواج، تکلیف جهیزیه، مهریه، نفقه زوجه و ... تصمیم مقتضی اتخاذ می‌کند... ثبت طلاق موکول به تأدیه حقوق مالی زوجه است... در هر حال، هرگاه زن بدون دریافت حقوق مذکور به ثبت طلاق رضایت دهد می‌تواند پس از ثبت طلاق برای دریافت این حقوق از طریق اجرای احکام دادگستری مطابق مقررات مربوط اقدام کند».

بنابراین با توجه به مفاد ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ صرف وقوع طلاق، برای مطالبه شرط تنصیف دارایی کافی است و لزومی به ثبت طلاق نمی باشد و زوجه می تواند پس از ثبت طلاق برای دریافت این حقوق از طریق اجرای احکام دادگستری مطابق مقررات مربوط اقدام کند.

بند چهارم- انتقال تا نصف دارایی تحصیل شده زوج در ایام زندگی مشترک یا معادل آن

دو قید در این عبارت مورد توجه قانونگذار واقع شده است: اولاً، فقط اموالی که زوج در ایام بعد از تحقق عقد نکاح تحصیل کرده، موضوع شرط قرار گرفته است لذا شامل اموال موجود زوج پیش از نکاح با زوجه نخواهد شد. ضمن آن که در محاسبه دارایی باید دیون قطعی و مسلم زوج (دارایی منفی) مورد توجه واقع و بخش مثبت دارایی وی مبنای محاسبه قرار گیرد. ثانیاً، در بند مذکور از دو عبارت «تا نصف دارایی» و «طبق نظر دادگاه» استفاده شده که اختیار دادگاه در تعیین میزان اموال مورد انتقال زوج تا سقف پنجاه درصد به زوجه، به خوبی از آن مشهود است. در متن شرط نیز هیچ ضابطه و ملاکی برای تعیین این مقدار، بیان نشده است اما می توان ملاکهایی همچون تعداد عائله و فرزندان مشترک، اوضاع و احوال مالی زوجین، سالهای زندگی مشترک، میزان مشارکت زوجه در کسب اموال و... را ارائه کرد.

بند پنجم- وجود دارایی برای زوج به هنگام درخواست طلاق:

شرط تنصیف دارایی زمانی اجراء می شود که در زمان تقاضا یا وقوع طلاق دارایی تحصیل شده در زمان زوجیت برای او موجود باشد. بنابراین شامل اموال از بین رفته اعم از تلف یا مفقود شده نمی شود. هم چنین آنچه موضوع شرط است. انتقال دارایی بوده و با این وصف دیون زوج نیز باید مدنظر قرار گیرد در معنای دارایی آمده است: «مجموع اموال، مطالبات و دیون» دارایی مثبت، شاما اموال می شود و مطالبات و دارایی منفی، همان دیون است. لذا محاسبه اموالی که باید به زوجه تملیک شود پس از کسر دیون از دارایی مثبت زوج صورت می گیرد. توجه به مفهوم دارایی و قرار دادن آن در این شرط، امکان سوء استفاده زوج را از این جهت که ضمن تبانی با زوجه و انتقال اموال خود به وی با تقدیم دادخواست طلاق، طلبکاران را از تأمین طلب محروم سازد، بر طرف ساخته است. لازم به ذکر است که مهریه زوجه و نفقه معوقه نیز به عنوان دین از میزان دارایی زوج کسر خواهد شد. (مهرپور و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۸۴) زیرا به موجب شرط چاپی مندرج در اسناد ازدواج: «شوهر باید تا نصف دارایی موجود خود را که در دوران ازدواج تحصیل کرده طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید» بنابراین وجود دارایی برای زوج و تحصیل آن در دوران زوجیت شرط اجرای تعهد مذکور به شمار می رود.

هرگاه بین زوجین در این که دارایی شوهر در زمان زوجیت بدست آمده یا نه اختلاف شود زوجه برای اثبات ادعای خود باید دلیل بیاورد زیرا اصل عدم تحصیل مال در دوره زوجیت است و ادعای زن خلاف اصل می باشد؛ پس زن مدعی به شمار می آید و باید تحقق شرطی را که ادعا می کند اثبات نماید. (گرچی و همکاران، ۱۳۸۴، ص ۴۹).

بند ششم - درخواست اجرای شرط از سوی زوجه

با تحقق همه شروط پیش گفته و استحقاق زوجه به تا نصف دارایی زوج، با عنایت به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی، رسیدگی به هر دعوا و ادعای حقی منوط به مطالبه صاحب و مدعی حق است که در مانحن فیه نیز تا پیش از مطالبه زوجه و طرح دعوی حقوقی، محکمه مستقلاً مجاز به صدور حکم به انتقال اموال زوج تا نصف دارایی به زوجه نخواهد بود.

بند هفتم - تعیین میزان اموال قابل تملیک توسط دادگاه:

در این شرط عبارت « تا نصف دارایی» امکان انتقال زوج را از درصدی بسیار کم مثلاً ۱ درصد تا سقف ۵۰ درصد در نظر گرفته است و تعیین این میزان به نظر دادگاه واگذار شده است. اگر چه در متن شرط، ضابطه ای برای تعیین این درصد ارائه نشده است اما به نظر می رسد دادگاه باید در نظر گرفتن وضعیت مالی زوج، تعداد عائله و فرزندان، نقش زن در تحصیل اموال، مدت زندگی مشترک و...، درصد اموال قابل انتقال به زوجه را مشخص نماید. (مهرپور و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۸۴).

گفتار چهارم - وضعیت شرط تنصیف دارایی به علت انفساخ عقد نکاح در اثر فوت یکی از زوجین

این بحث را دو فرض بررسی می کنیم

بند اول - فوت زوج

چنانچه فوت زوج نماید به نظر می رسد به نظر می رسد که شرط تنصیف دارایی تحقق نمی یابد چرا که فوت از اسباب انحلال ارادی یا انفساخ عقد نکاح است و از شرایط اصلی تحقق شرط تنصیف دارایی، طلاق به درخواست زوج و وقوع طلاق می باشد ولی موضوع در حالتی نیز قابل بررسی است و آن فرضی را شامل می شود که زوج بدون دلیل زوجه را طلاق دهد و زوجه به تادیه حقوق مالی بعد از طلاق رضایت دهد و بعد از ثبت طلاق زوج فوت کند در اینکه آیا در این حالت نیز حقوق ناشی از شرط تنصیف دارایی به زوجه می رسد یا خیر؟ به نظر می رسد هدف از شرط تنصیف که نوعی شرط فعل بوده که به محض وقوع طلاق ایجاد می شود تأمین مالی برای زنی باشد که سالها در خانه شوهر زندگی کرده و بدون دلیل طلاق داده شده است. در واقع به صرف فوت زوج نیز، فلسفه و مبنایی برای تأمین مالی جهت زوجه وجود دارد و زمانی که بدون دلیل طلاق داده می شود نیز بر همین مبنای، دلیلی برای عدم تعلق این حق به زوجه وجود ندارد و حقوق ناشی از شرط تنصیف دارایی به زوجه می رسد. (مهرپور و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۸۸).

بند دوم - فوت زوجه

در این بحث این سوال اساسی مطرح می شود در صورتی که زوج بدون دلیل زوجه را طلاق دهد و به محض طلاق زوجه فوت نماید، آیا در این صورت وراثت زوجه می توانند به استناد این شرط علیه زوجه دادخواست مطالبه تا نصف دارایی وی بدهند؛ در واقع این موضوع باید رسیدگی شود که در این صورت، آیا این حق به وراثت انتقال پیدا می کند؟

به نظر می رسد با توجه به فلسفه نهاد شرط تنصیف دارایی که در واقع یک حق شخصی برای حمایت مالی از زوجه است، نمی تواند قابلیت انتقال به وراثت را داشته باشد، در صورت فوت زوج نیز این حق به وراثت ایشان منتقل نمی شود.

گفتار پنجم - وضعیت شرط انتقال تا نصف دارایی در صورت غیبت زوجه:

با عنایت به اینکه یکی از شرایط شرط تنصیف دارایی، مطالبه آن از سوی زوجه می باشد و مطابق ماده ۲ ق.آ.د.م مصوب ۱۳۷۹: «هیچ دادگاهی نمی تواند به دعوی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی نفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر با قانون درخواست نموده باشند» گاهی مواقع اتفاق می افتد که زوج علی رغم اطلاع از آدرس زوجه، وی را مجهول المکان اعلام می کند تا بدین صورت دادگاه بدون لحاظ حقوق مالی زوجه، مجوز طلاق را صادر نماید. بنابراین در صورت غیبت زوجه و صدور حکم غیابی حق زوجه برای مطالبه حقوق مالی خود از جمله شرط انتقال تا نصف دارایی به قوت خود باقی است. در این راستا تبصره ماده ۸ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱: «هرگاه خواهان، خوانده را مجهول المکان معرفی کند، باید آخرین اقامتگاه او را به دادگاه اعلام کند. دادگاه به طرق مقتضی در این باره تحقیق و تصمیم گیری می کند».

گفتار ششم - وضعیت شرط انتقال تا نصف دارایی در صورت ورشکستگی زوج

بنابراین در صورتی که زوج بدون دلیل زوجه را طلاق دهد و در هنگام رسیدگی دادگاه حکم ورشکستگی وی صادر شود سوال این است آیا زوجه می تواند حق و حقوق را نسبت به شرط تنصیف دارایی مطالبه نماید. مطابق ماده ۴۱۸ ق.ت: «تاجر ورشکسته از تاریخ صدور حکم از مداخله در تمام اموال خود حتی آنچه که ممکن است در مدت ورشکستگی عاید او گردد ممنوع است. در کلیه اختیارات و حقوق مالی ورشکسته که استفاده از آن موثر در تادیه دیون او باشد مدیر تصفیه قائم مقام قانونی ورشکسته بوده و حق دارد به جای او از اختیارات و حقوق مزبوره استفاده کند». و مطابق ماده ۵۸ قانون اداره تصفیه و امور ورشکستگی مصوب ۱۳۱۸: طلبکاران تاجر ورشکسته به سه دسته ۱- طلبکاران با حق رهن ۲- طلبکاران با حق رجحان؛ ۳- طلبکاران عادی تقسیم می شود. نظر به اینکه طلب زوجه از بابت شرط تنصیف دارایی جزء طلب با حق رهن و رجحان محسوب نمی شود. لذا طلب زوجه از این حیث یک طلب عادی است ولی در این حالت زوجه وارد غرما (هیأت بستانکاران) نمی شود بلکه ابتدا دارایی زوج بین طلبکاران تقسیم می شود و اگر مالی احياناً باقی بماند باید تا نصف آنرا به زوجه انتقال دهد. (دادمهر، ۱۴۰۰، ص ۲۰).

گفتار هفتم - تکلیف دادگاه در دعاوی مربوط به شرط انتقال تا نصف دارایی:

مطابق ماده ۴۸ ق.آ.د.م مصوب ۱۳۷۹، شروع به رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست بوده و ماده ۸ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ نیز مقرر داشته است: «رسیدگی در دادگاه خانواده با تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آئین دادرسی مدنی انجام می شود». رسیدگی به شرط تنصیف دارایی که جزء شروط ضمن عقد نکاح است مطابق بند ۳ ماده ۴ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ در صلاحیت دادگاه خانواده است. شرایط تقدیم دادخواست در سایر دعاوی حقوقی غیر خانواده، در ماده ۵۱ ق.آ.د.م آمده است. تعیین میزان خواسته و بهای آن برای تعیین هزینه دادرسی ضروری است و تمبر مربوط به هزینه دادرسی باید حین تقدیم دادخواست به دادگاه ابطال شود مگر اینکه خواهان اعسار از پرداخت هزینه دادرسی مطابق مواد ۵۰۴ تا ۵۱۴ ق.آ.د.م مصوب ۱۳۷۹ مورد پذیرش دادگاه قرار گرفته باشد.

در خصوص معافیت از هزینه دادرسی در دعاوی خانواده ماده ۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ مقرر می دارد: «در صورت عدم تمکن مالی هریک از اصحاب دعوی دادگاه می تواند پس از احراز مراتب و با توجه به اوضاع و احوال، وی را از پرداخت

هزینه دادرسی، حق الزحمه کارشناسی، حق الزحمه داوری و سایر هزینه ها معاف یا پرداخت آنها را به زمان اجرای حکم موکول کند. همچنین در صورت اقتضاء ضرورت یا وجود الزام قانونی دایر بر داشتن وکیل، دادگاه حسب مورد رأساً یا به درخواست فرد فاقد تمکن مالی وکیل معاضدتی تعیین می‌کند. ماده ۵ آیین نامه اجرایی قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۳ نیز در تکمیل ماده ۵ قانون حمایت خانواده مقرر می‌دارد که: « احراز عدم تمکن مالی اصحاب دعوی، موضوع ماده ۵ قانون، به تشخیص دادگاه است و نیاز به تشریفات دادرسی و حکم اعسار ندارد. در صورت نیاز، دادگاه در وقت فوق‌العاده تحقیقات لازم را انجام خواهد داد.»

سابقاً تبصره ۳ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱/۱۲/۲۱، اجرای صیغه طلاق را موکول به پرداخت کلیه حقوق مالی زوجه نموده بود. بنابراین دادگاه حین رسیدگی به دعوی طلاق به مطالبات زوجه نیز رسیدگی می‌کرد. در زمان حکومت قانون مذکور، برخی از قضات مطالبه شرط انتقال تا نصف دارایی را مستلزم رسیدگی جداگانه می‌دانستند و از رسیدگی به هر دو دعوی باهم خودداری می‌کردند. اما رویه غالب بر رسیدگی توأمان به هر دو دعوی و تعیین تکلیف طی یک حکم بود. ضمناً رویه قضایی بر لزوم مطالبه زوجه استوار بود و چنانچه زوجه در جریان دعوی طلاق، حقوق مالی خود از جمله نصف دارایی را مطالبه نمی‌کرد، دادگاه تکلیفی در صدور حکم نسبت به آن مورد نداشت. (دژخواه، ۱۳۸۶، ص ۱۴۰).

نظریه مشورتی شماره ۷/۳۸۱۳ - ۱۳۸۴/۶/۹ اداره حقوقی در خصوص شرط تنصیف دارایی چنین اظهار نظر کرده بود: « چنانچه زوجه، حقوق مذکور را مطالبه کرده باشد، دادگاه باید در مورد آنها اتخاذ تصمیم نماید و اگر بدون مطالبه حقوق مذکور، حکم به صدور گواهی عدم امکان سازش صادر کرده باشد، دادگاه تجدیدنظر، فقط می‌تواند نسبت به اعتراض به گواهی عدم امکان سازش رسیدگی کند، ولی در هر حال، تا زمانی که حقوق مالی مذکور، به زوجه پرداخت نشود، اجرای صیغه طلاق و ثبت آن مقدور نخواهد شد.»

مطابق نظریه شماره ۷/۹۲۰۶ مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۸ « اجرای صیغه طلاق موکول به پرداخت حقوق شرعی و قانونی زوجه از جمله مهریه و نفقه است هر چند زوجه برای مطالبه آن دادخواست نداده باشد و اگر زوج مدعی اعسار باشد باید به دادگاه دادخواست بدهد.» سوالی که از اداره حقوقی قوه قضائیه شده این است که: « طبق تبصره ۳ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب سال ۱۳۸۱ اجرای صیغه طلاق موکول به پرداخت حقوق قانونی و شرعی زوجه شده است. اگر زوجه دادخواست برای مطالبه حقوق مذکور نداده باشد و یا زوج مدعی اعسار باشد، اجرای صیغه طلاق چگونه امکان‌پذیر خواهد بود؟».

اداره کل حقوقی قوه قضائیه چنین نظر داده است: « به موجب تبصره ۳ ماده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب سال ۱۳۷۱، اجرای صیغه طلاق و ثبت آن در دفتر، منوط به پرداخت حقوق شرعی و قانونی زوجه از جمله مهریه و نفقه و... به صورت نقد شده است لذا اجرای صیغه طلاق و ثبت آن در دفترخانه ازدواج و طلاق بدون در نظر گرفتن این موارد، تخلف بوده و این یک تکلیف قانونی است که قانونگذار پس از صدور گواهی عدم امکان سازش، اجرای آن را به هنگام اجرای صیغه طلاق و ثبت آن به عهده دفترخانه گذاشته است. بنابراین چنانچه مطالبه مهریه و نفقه به صورت دادخواست مستقلی از طرف زوجه صورت نگرفته باشد، محتاج به تقدیم دادخواست و الصاق تمبر قانونی نیست. به علاوه موکول شدن اجرای صیغه طلاق و ثبت آن در دفتر، به پرداخت حقوق قانونی و شرعی زوجه به موجب قانون فوق‌الاشعار، یک حکم قانونی است و محکوم به تلقی نمی‌شود. بدیهی

است چنانچه پس از صدور گواهی عدم سازش و هنگام اجرای آن زوج قادر به پرداخت مهریه نباشد، می‌تواند دادخواست اعسار تقدیم دادگاه نماید و رسیدگی دادگاه در این خصوص قانوناً بلامانع است».

ولی با تصویب قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ در بند ۸ ماده ۵۸، قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱/۱۲/۲۱ به جز بند (ب) تبصره ۶ آن و نیز قانون تفسیر تبصره های ۳ و ۶ قانون مذکور مصوب ۱۳۷۳/۶/۳ نسخ صریح شد و ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده، تکلیف حقوقی مالی زوجه را چنین مشخص کرد: «دادگاه ضمن رای خود با توجه به شروط ضمن عقد و مندرجات سند ازدواج، تکلیف جهیزیه، مهریه و نفقه زوجه، اطفال و حمل را معین و همچنین اجرت‌المثل ایام زوجیت طرفین مطابق تبصره ماده (۳۳۶) قانون مدنی تعیین و در مورد چگونگی حضانت و نگهداری اطفال و نحوه پرداخت هزینه‌های حضانت و نگهداری تصمیم مقتضی اتخاذ می‌کند. همچنین دادگاه باید با توجه به وابستگی عاطفی و مصلحت طفل، ترتیب، زمان و مکان ملاقات وی با پدر و مادر و سایر بستگان را تعیین کند. ثبت طلاق موکول به تادیه حقوق مالی زوجه است. طلاق در صورت رضایت زوجه یا صدور حکم قطعی دایر بر اعسار زوج یا تقسیط محکوم به نیز ثبت می‌شود. در هر حال، هرگاه زن بدون دریافت حقوق مذکور به ثبت طلاق رضایت دهد می‌تواند پس از ثبت طلاق برای دریافت این حقوق از طریق اجرای احکام دادگستری مطابق مقررات مربوط اقدام کند».

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است در صورتی که در دعوی طلاق، در خصوص شرط تنصیف دارایی، دادگاه بدوی اظهار نظر ننماید آیا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند نسبت به آن رسیدگی نماید یا خیر؟

به نظر نگارنده در رویه قضایی در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد برخی از قضات محاکم تجدیدنظر و دیوان عالی کشور عقیده بر این دارند که دادنامه نقض و جهت تعیین تکلیف (در خصوص شرط تنصیف دارایی و ارجاع امر به کارشناسی) به دادگاه بدوی اعاده می‌شود و برخی دیگر از قضات محاکم تجدیدنظر و دیوان عالی کشور عقیده بر این دارند که چون شرط تنصیف، جزء متفرعات دعوی طلاق است و این امر از ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ نیز استنباط می‌شود و مطالبه شرط تنصیف دارایی در صورت حصول شرایط مطالبه آن، نیاز به تقدیم دادخواست جداگانه ندارد و لازم نیست در دادخواست طلاق، به عنوان یکی از خواسته‌ها واقع شود هر چند که از امور مالی است و حتی نیاز به تقویم خواسته ندارد به نظر می‌رسد از بین دو دیدگاه، دیدگاه دوم قوی و مشهور است بنابراین محاکم تجدیدنظر می‌توانند، ضمن تأیید گواهی عدم امکان سازش، به متفرعات آن از جمله شرط تنصیف دارایی، رأی بدهند.

گفتار هشتم - امکان جمع یا عدم جمع شرط انتقال تا نصف دارایی با نحله و اجرت‌المثل

نحله (بخش اجباری) با اجرت‌المثل قابل جمع نیست و هرگاه زوج به حکم دادگاه به پرداخت اجرت‌المثل محکوم گردد دیگر نمی‌توان او را به پرداخت نحله محکوم کرد زیرا برابر بند ب تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام: «در غیر مورد بند الف (موردی که به زوجه اجرت‌المثل پرداخت می‌شود) با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسعت مالی زوج دادگاه مبلغی را از باب بخشش (نحله) برای زوجه تعیین می‌نماید».

در اینکه آیا انتقال تا نصف دارایی به زوجه به موجب شرط جنبه قراردادی دارد با الزام شوهر به پرداخت اجرت المثل دوران زندگی که یک نوع حمایت قانونی است؟ قابل جمع است یا نه می توان با استفاده از قواعد عمومی قراردادها چنین اظهار نظر کرد که انتقال تا نصف دارایی در صورت طلاق به خواست خود توجه بوده و او با آزادی و اختیار این تعهد را پذیرفته است اجرای تعهدات ناشی از این شرط ارتباطی با نوع کار زن و اجرت المثل کار او ندارد و در هر صورت باید پرداخت شود بنابراین زنی که به موجب شروط چاپی مذکور نصف دارایی شوهرش را گرفته برای کارهایی که بدون قصد تبرع انجام داده می تواند اجرت مطالبه کند با وجود این با توجه به عبارت تبصره ماده واحده به نظر می رسد که درخواست اجرت المثل با الزام شوهر به انتقال تا نصف دارایی و برعکس قابل جمع نباشد زیرا فلسفه پرداخت اجرت المثل حمایت از زنی است که علی رغم حسن نیت و تمایل به زندگی مشترک طلاق داده می شود قانونگذار خواسته است که از چنین زنانی حمایت کند و منبع مالی متناسبی برای آنان ایجاد شود این هدف با اجرای مفاد شرط انتقال تا نصف دارایی نیز برآورده می شود با این توصیف اجرای مفاد شرط بر حکم قانون مقدم است و این نکته از عبارت تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق قابل استنباط است (گرگی و همکاران، ۱۳۸۴، ص ۵۳).

سوال دیگر این است که آیا شرط انتقال تا نصف دارایی با نحله قابل جمع است یا خیر؟ در بند ب تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، هنگامی اجازه حکم به پرداخت نحله داده است که اجرت المثل (موضوع بند الف همان تبصره) به زن تعیین شده نباشد از طرف دیگر اجرت المثل نیز هنگامی به زوجه تعلق می گیرد که در خصوص امور مالی بین او و شوهرش ضمن نکاح شرط دیگری نشده باشد زیرا هرگاه آنان درباره چنین شرطی توافق کرده باشند باید بر طبق آن عمل شود (بند الف همان تبصره) بنابراین انتقال تا نصف دارایی به موجب شرط بر پرداخت اجرت المثل و پرداخت اجرت المثل بر تأدیه نحله مقدم است. در نتیجه انتقال نصف دارایی و نحله قابل جمع نیست و زوجه نمی تواند از هر دو امتیاز یک جا بهره مند شود.

در اینکه شرط انتقال تا نصف دارایی بر پرداخت اجرت المثل و نحله مقدم است یا خیر؟ تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱/۰۸/۲۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام مقرر می دارد پس از طلاق در صورت درخواست زوجه مبنی بر مطالبه حق الزحمه کارهایی که شرعاً بر عهده وی نبوده است دادگاه بدو از طریق تصالح نسبت به تأمین خواسته زوج اقدام می نماید و در صورت عدم امکان تصالح چنانکه ضمن عقد خارج لازم در خصوص امور مالی، شرط شده باشند که طبق آن عمل می شود در غیر اینصورت هرگاه طلاق به درخواست زوجه نباشد و نیز تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد به ترتیب ذیل عمل می شود:

الف: چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً بر عهده وی نبوده به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود دادگاه اجرت المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و زوج را به پرداخت آن حکم می نماید:

ب- در غیر مورد بند الف... دادگاه مبلغی را از بابت بخشش (نحله) برای زوجه تعیین می نماید. بنابراین چنانکه از ترتیب مذکور بر می آید شرط انتقال تا نصف دارایی و پرداخت اجرت المثل و پرداخت اجرت المثل بر نحله مقدم است.

به نظر می‌رسد قابل جمع نبودن انتقال تا نصف دارایی با اجرت المثل و محدود کردن اجرت المثل به مورد طلاق قابل انتقاد است زیرا اجرت المثل کارهای انجام شده بر طبق قواعد عمومی (ماده ۳۳۶ ق.م) قابل مطالبه است و شرط ضمن عقد نباید با آن منافات داشته باشد. (گرجی و همکاران، ۱۳۸۴، ص ۵۴).

در این بحث شایسته است به تفاوت شرط انتقال تا نصف دارایی و اجرت المثل اشاره کنیم.

۱- دادن اجرت المثل کارهایی که زن در دوران زناشویی انجام داده به حکم قانون مقرر شده است (بند الف تبصره ۶ مذکور) ولی هنگامی تا نصف دارایی مرد به زن انتقال داده می‌شود که تعهد انتقال بر عهده زوج باشد یعنی زوج شرط مذکور را پذیرفته باشد یا بعداً آن را بپذیرد

۲- اجرت المثل با کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام می‌دهد و شرعاً به عهده وی نیز نیست، متناسب است ولی تعهد انتقال تا نصف دارایی با کارهای زن ارتباط ندارد و حتی در صورتی که زن کاری انجام نداده باشد دادگاه زوج را به انتقال اجباری می‌کند

۳- اجرت المثل ارتباطی با دارای موجود ندارد و مطابق قانون در هر صورت باید تأدیه شود در صورتی که اجرای شرط مذکور منوط به وجود دارایی تحصیل شده در دوران زوجیت است.

گذشته از وجوه اختلاف یادشده یک وجه اشتراک بین این دو تکلیف حقوقی دیده می‌شود و آن این که زوج هنگامی به انتقال تا نصف دارایی و پرداخت اجرت المثل محکوم می‌گردد که خود وی زنش را طلاق دهد و زوجه متقاضی طلاق نباشد و انگهی تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری نباشد. (گرجی و همکاران، ۱۳۸۴، ص ۴۷).

نتیجه گیری

شرط تنصیف دارایی جزء شرط مجهول و از مصادیق بارز غرر است و غرر نیز موجب بطلان عقد است، از نظر فقهی این شرط باطل است و این شرط اگر در سایر عقود ذکر می شد طبیعتاً جزء شروط مجهولی بود که موجب جهل به عوضین می شد و موجب بطلان عقد می شد ولی به خاطر آثار و احکام خاص عقد نکاح، از منظر فقهی، این شرط مجهول موجب بطلان عقد نکاح نمی شود ولی در علم حقوق در خصوص صحت و بطلان شرط تنصیف دارایی اختلاف نظر وجود دارد. نظر نگارندگان بر این است که شرط مذکور به علت مجهول بودن (از جهات مختلف از جمله اینکه در زمان توافق بر شرط در خصوص میزان اموال زوج و در اینکه آینده زوج اموالی خواهد داشت جهل وجود دارد) باطل است ولی موجب بطلان عقد نیست ولی در رویه قضایی، برخی از قضات محاکم خانواده، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور عقیده بر این دارند که خود شرط مجهول نیست ولی متعلق شرط ممکن است با ابهام و اجمال مواجه باشد.

فهرست منابع

- آریان، شهاب، ۱۳۹۶، *حقوق خانواده*، چ ۱، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
- اباذری فومشی، منصور، ۱۳۸۷، *مجموعه محشی از قوانین و مقررات ازدواج و طلاق*، چ ۱، تهران، انتشارات خرسندی.
- افتخاری، جواد، ۱۳۸۲، *حقوق مدنی ۳ (کلیات عقود و حقوق تعهدات)*، چ ۱، تهران، نشر میزان.
- امامی، سید حسن، ۱۳۷۷، *حقوق مدنی*، ج ۴، چ ۱۶، تهران، کتابفروشی اسلامییه.
- امامی، سید حسن، ۱۳۷۸، *حقوق مدنی*، ج ۵، چ ۱۳، تهران، کتابفروشی اسلامییه.
- ایزدی فرد، علی اکبر و همکاران، ۱۳۹۲، *وضعیت حقوقی شرط عدم نفقه در نکاح دائم*، آموزه های فقه مدنی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۸، پاییز - زمستان ۱۳۹۲.
- بازگیر، یدالله، ۱۳۸۶، *قانون مدنی در آئینه آرای دیوانعالی کشور؛ حقوق خانواده*، چ ۴، تهران، انتشارات فردوسی.
- بحرانی، یوسف، ۱۴۰۸، *الحدائق الناضره*، ج ۲۴، قم، جامعه مدرسین.
- تقی زاده، ابراهیم؛ علی پور، سحر، ۱۳۹۵، *حقوق خانواده*، چ ۱، تهران، انتشارات مجد.
- توجهی، عبدالعلی؛ ملکشاه، آرزو، ۱۳۹۲، *جایگاه مهریه سنگین در آموزه های دینی*، آرای فقها و حقوق موضوعه، پژوهشنامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۴، شماره ۱، بهار و تابستان ۹۲.
- جرعه نوش، مجتبی، ۱۳۹۸، *مبانی حقوق مدنی - اعمال حقوقی و تعهدات*، چ ۶، تهران، انتشارات دادآفرین.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۷۶، *حقوق خانواده*، تهران، گنج دانش.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، *زن در آئینه جلال و جمال*، نشر اسراء.
- حائری، مسعود، ۱۳۷۰ش، *اصول آزادی قراردادها*، تهران، انتشارات کیهان.
- حبیبی تبار، جواد، ۱۳۹۹، *گام به گام با حقوق خانواده*، چ ۳، تهران، انتشارات بنیاد حقوقی میزان.
- حمیتی واقف، احمدعلی، ۱۳۸۸، *حقوق مدنی ۳ (اصول قراردادها و ایقاع ها)*، چ ۱، تهران، انتشارات دانش نگار.
- داده مهر، علی، ۱۴۰۰، *جزوه شروط ضمن عقد نکاح*، دانشگاه آزاد اسلامی شبستر.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۵۹، *لغت نامه*، چ ۷، تهران، نشر آریا.
- دیانی، ۱۳۸۷، *حقوق خانواده*، چ ۱، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
- زند، محمدرضا، ۱۳۸۸، *رویه قضایی دادگاههای تجدیدنظر استان تهران در امور خانواده*، چ ۱، تهران، انتشارات جنگل.

- دژخواه، لیلا، ۱۳۸۶، طلاق و چالش تنصیف دارایی، نشریه مطالعات راهبردی زنان، بهار ۱۳۸۶، شماره، ۳۵، ص ۱۲۹ تا ۱۵۸.
- راغب اصفهانی، حسین بن احمد، ۱۴۱۲ق، المفردات فی غریب القرآن، به کوشش صفوان عدنان داوودی، بیروت، دمشق، دارالعلم: دارالشامیه.
- روشن، محمد؛ صادقی، محمد، ۱۳۹۵، دانشنامه حقوقی خانواده، ج ۱، تهران، انتشارات جنگل.
- روشن، محمد، ۱۳۹۳، بررسی فقهی و حقوقی شرط ضمن عقد، عدم ازدواج مجدد در نکاح و آثار آن، همایش ملی چالشهای خانواده ایرانی، دانشگاه الزهرا، ۲۸ اردیبهشت ماه ۹۳.
- سبحانی، شیخ جعفر، ۱۳۸۱ش، دراسات موجهه فی الخیارات و الشروط، ج ۱، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، شایگان، سید علی، ۱۳۳۱، حقوق مدنی ایران، ج ۴، تهران، چاپخانه مجلس.
- شبییری زنجانی، موسی، ۱۳۷۹، تقریرات، درس خارج از فقه، قم.
- شهیدی، مهدی، ۱۳۸۰، حقوق مدنی ۳ (تعهدات)، تهران، انتشارات مجد.
- شهیدی، مهدی، ۱۴۰۰، شروط ضمن عقد، ج ۸، تهران، انتشارات مجد.
- صفایی، سید حسین، ۱۳۹۲، قواعد عمومی قراردادها، ج ۱۵، انتشارات میزان.
- صفایی، سید حسین؛ امامی، اسدالله، ۱۳۹۳، مختصر حقوق خانواده، ج ۳۸، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
- طاهری، حبیب اله، بی تا، حقوق مدنی ۵، قم، انتشارات اسلامی.
- طیب حسینی؛ محمد حسین، شیرزاد؛ ۱۴۰۰، وجوه معنایی «اجر» در قرآن کریم، با تکیه بر معناشناسی تاریخی، فصلنامه علمی مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۵، شماره ۳، ص ۳۱ تا ۵۸.
- عظیم زاده اردبیلی، فایزه؛ محمدی ارانی، ۱۳۹۱، اکرم، نقش عرف در تفسیر حقوق مالی زوجین، پژوهش های فقه و حقوق اسلامی (فقه و مبانی حقوق اسلامی)، دوره ۸، شماره ۲۹، پاییز
- عمید، حسن، ۱۳۶۳، فرهنگ عمید، ج ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- علامه، سید مهدی، ۱۳۸۵، شروط باطل و تأثیر آن در عقود، ج ۱، تهران، نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۹، دوره مقدماتی حقوق مدنی، اعمال حقوقی، ج ۷، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۰، قواعد عمومی قراردادها، ج ۳، ج ۳، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۸، خانواده، ج ۱، ج ۵، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.

کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۹، دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده، چ ۱، تهران، نشر دادگستر.

کاظمی زهره، ۱۳۸۷، حمایت‌های مالی زنان در نظام حقوق خانواده، نشریه ندای صادق (ع) تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، واحد خواهران، ش ۴۹

گرچی، ابوالقاسم و همکاران، ۱۳۸۴، بررسی تطبیقی حقوق خانواده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۸۱، بررسی فقهی حقوق خانواده، نکاح و انحلال آن، چ ۹، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.

لطفی، اسداله، ۱۳۸۸، حقوق خانواده، ج ۱، چ ۱، تهران، انتشارات خرسندی.

محمدی، ابوالحسن، ۱۳۸۵، مبانی استنباط حقوق اسلامی، چ ۲۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

مهرپور و همکاران، ۱۳۹۲، مطالبات زوجه و روش وصول آن، چ ۳، تهران، انتشارات جنگل.

میرزای قمی، میرزا ابی القاسم بن الحسن الجیلانی القمی، ۱۳۷۱، جامع الشتات، با تصحیح مرتضی رضوی، ج ۲ و ۳، چاپ اول، سازمان انتشارات کیهان.

میزانپور، فاطمه، ۱۳۸۵، بررسی نقش عرف در مهریه و نفقه از دیدگاه فقه و حقوق خانواده، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران.

معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۸، نحوه رسیدگی به دعاوی طلاق) ویژه محاکم خانواده، چ ۱، تهران، جاودانه.

میرداداشی، سید مهدی، ۱۳۹۳، تبیین فقهی حقوقی شروط ضمن عقد ازدواج و عیوب موجب فسخ نکاح و حق حبس زوجه، چ ۱، تهران، انتشارات جنگل.

یثربی قمی، سید علی محمد، ۱۳۸۸، حقوق خانواده، چ ۲، تهران، انتشارات سمت.

نیکوند، شکراله، ۱۳۹۳، حقوق خانواده، چ ۱، تهران، انتشارات بهنامی.

نجفی، شیخ محمد حسن، ۱۴۳۲ ق، جواهر الکلام فی الشرائع السلام، ج ۲۳، چ ۷، دار الاحیاء التراث العربی.

هدایت نیا، فرج الله، ۱۳۸۵، حقوق مالی زوجه، چ ۱، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

Jurisprudential examination of the condition of transferring up to half of the assets in the printed conditions of official marriage documents

Abstract

According to Article ۱۱۱۹ civil law "the parties to a marriage contract can enter into any condition that is not contrary to the requirements of the said contract at the same time as the marriage contract or any other necessary contract". According to articles ۲۳۲ onwards of the same law, the possibility of falsifying a condition in a contract with a contractual nature is accepted as a general rule in all contracts. Among the conditions included in the marriage contract in the official marriage documents is the condition of halving the property, which was notified to the country's Property and Deed Registration Organization based on the resolution of the Supreme Judicial Council in ۱۹۶۱ and ۱۹۶۲ to be included in the marriage documents. As follows: "In addition to the marriage contract in the foreign contract, the husband stipulates that if the divorce is not based on the request of the wife and according to the judgment of the court, the divorce request is not due to the violation of the wife's duties or immorality and behavior, the husband is obliged To transfer half of his existing property that he acquired during the marriage or its equivalent according to the opinion of the court to his wife free of charge. The condition of halving is also included in paragraph A of the above-mentioned collection, the basis of which is to support women clearly and evidently because it may cause the husband to withdraw from the divorce and also provide financial support for the wife after the divorce.

Key words: conditions in the contract, transfer of property, half, marriage contract